

کنترول امور هند را با کمپنی هند شرقی مشترکاً عهده دارد شد. بعد از آن اندیا اکت ۱۷۸۴ پیت بطور مؤثر کمپنی را تحت نفوذ تاج سلطنتی انگلستان قرار داد. يك انجمن کنترول (مشمول بر شش نفر مشاورین سلطنتی که لااقل دو نفر وزیر کابینه در آن اشتراک داشت) با حقوق صدور اوامر به کارمندان کمپنی در هند تأسیس گردید. رفته رفته کمیته محرمانه مجمع مدیران کمپنی هند شرقی بيك نمایندگی صدور هدایات از طرف رئیس انجمن کنترول مبدل گشت. از ۱۷۹۳ به بعد رئیس انجمن کنترول صاحب مأموریت رسمی و مواجب و حقوق گردید و با تمام قدرت همه امور را بحیث وزیر دولت در امور هند در کابینه اجراء می نمود.

تأسیس کنترول حکوت بر امور هند مصادف با شروع هراسهای تازه حمله از جانب شمال غرب بود.

هر تهدید به مواصلات برتانیه از طریق زمین و بحر با هند بحیث تهدیدی برای امپراطوری هند بریتانوی تشخیص می شد. حالا که مستعمرات امریکائی بریتانیه به استقلال رسیده بودند، هندوستان دو چندان نزد سلطنت بریتانیه اهمیت پیدا کرده بود و ولیم چهارم پادشاه انگلیس يك عقیده متداول و دوامدار را در اکتوبر ۱۸۳۶ (هنگامیکه به جان کام هاب هوس ضرورت پاسبانی سرحداتی غربی هند را سفارش نمود) بیان کرد و اضافه کرد که اکنون بریتانیه يك کشور زیبا است ولی بدون متصرفاتش مخصوصاً هندوستان هیچ چیزی نیست. نزد بسیاری از انگلیس ها در سال های مطمئن پس از جنگ واترلو (یعنی غلبه بر ناپلیون) هندوستان نشانه عظمت بود. اما يك اقلیت رادیکال وجود داشت که مخالف تقابل عمومی بود. ولیم کویت در اپریل ۱۸۰۸ نوشته بود:

«جنگ در هند پیوسته و لا ینقطع جریان دارد. اگر جنگ حقیقی نباشد همواره آمادگی برای جنگ دوام دارد، از خدا بترسیم و از خود بپرسیم چه حق داریم چنین کاری کنیم. آیا چطور امکان دارد این سلوک خویش را با یکی از پرنسیپهای اخلاقی موافق بشناسیم . . .»

هندوستان در ربع اول قرن نوزدهم گوهری بر تاج امپراطوری انگلستان شده بود و ثبوت آشکار قدرت دنیائی بریتانیه و تفوق نظامی و بحری آن کشور بشمار می رفت. هندوستان ظرفیت و مقام انگلستان را بحیث یک حکومت قانونی و مقتدر نمایان می ساخت فقط چند هزار صاحب منصبان معدود بریتانوی و افراد آن یک قشون محلی را تشکیل داده بودند که هشتاد میلیون هندی را زیر حکم در آورده بود.

خواه هندوستان یک متصرفه استعماری ساده و خالص شناخته می شد، چنانکه ویلیم چهارم تصور می کرد خواه بهشت دزدان، چنانکه کویت می گفت و با میدان تبلیغ روشنفکری بریتانیه چنانکه مکولی می گفت: «حقیقت آن بود که هند جائی شده بود که پرستیژ ملی بریتانیه در آن مضرب بود».

دفاع از چنین جایزه حقانیت قبول خطرات بزرگی را مشروع می ساخت چنانچه در مورد جنگ اول افغان تأیید نمود. در عین حال وجود امپراطوری هند سیاست خارجی بریتانیه را عمیقاً متأثر می ساخت و بعد مسافه و اشکال ارسال و مرسول بین لندن و کلکته موجب بیان آمدن یک سیاست مجزای هندی گردیده بود.

بعضی اوقات این سیاست سیاستمداران را با این پندار می آورد که گویا بریتانیه دو دولت باشد یکی اروپایی و دیگر آسیایی. در بعضی

احوال برای بریتانیه امکانات آن بوجود آمد تا متحدی در اروپا داشته باشد که در عین زمان دشمن او در آسیا می بود. علاوه ازین يك قدرت آسیائی شجاعانه بدون ممانعت سفسطه کشورهای اروپایی عمل نماید. بیشتر کارها به شخص گورنر بنگال در دقیقه بحران تعلق میداشت. از خود می پرسید آیا به مقابل بحری از مشکلات قیام و سوقیات کند یا اینکه هنوز هم بداخل سرحداتی موجوده خود بنشیند و بگذارد مشکلات خودش پیش او بیاید.

در سال ۱۷۹۸ ناپلیون (هنگامیکه قشونش را در مصر رهنمایی میکرد) نظر خود را به هندوستان دوخت. گورنر جدید بنگال اول اف مور نینگتن بود. وی کسی نبود که بانتظار رسیدن تجاوز آرام بنشیند. تیپو سلطان (سلطان میسور) در همین هنگام يك قدرت کوچک فرانسوی را به کشورش (میسور) جهت یاری به او در مقابل پیشروی انگلیسها دعوت نموده بود. در شمال زمان شاه درانی از کابل بفرار اعاده، امپراطوری افغان به عظمت سابقش تلاش می نمود. راهبکه او را به مجادله با ایران، پنجاب و سنده یا بریتانیه می کشاند.

مور نینگتن در چند ماه اول گورنری خود با تمام این خطرات مقابل شده بود. نیلسون با تباہ کردن بحریه فرانسه در ابوخیر و شکست دادن قشون ناپلیون در مصر او را از بسیاری اندیشه ها فارغ ساخت.

مور نینگتن فتح مصر را در ماه اکتوبر شنید. اولاً تصمیم گرفت تا خطر حقیقی فرانسه را بخاک هند خنثی بسازد. تیپو سلطان از اتحاد خود با فرانسه دست بردار نبود. به تاریخ چهارم می ۱۷۹۹ توسط یکدسته عساکر که قیادت يك لشکر آنرا دیوک آف ولینگتون آینده بعهدہ داشت

سختت خورد. تیمپو سلطان در زیر خرابه های حصارش بنام سری رنگاپتنام (نزدیک میسور در جنوب هند) جان سپرد.

اما هنوز خطر بزرگی از جانب فرانسه یا افغانستان (یا هر دو مشترکاً) وجود داشت مور نینگتن به گورنر بمبئی هدایت داد تا مناسبات حسنه را با شاه ایران و امرای سنده بمنظور جلوگیری از توسعه طلبی های فرانسه و افغانها ایجاد نماید.

از سال ۱۷۵۷ باینطرف سنده تحت اثر سلطنت افغانستان شناخته می شد. در سالهای اول حکمرانی خاندان تالپورا امرای سنده خراج سالانه خود را تأدیه میکردند و در ۱۷۸۶ تیمور شاه رئیس آنها را بحیث گورنر سنده شناخت ولی تأدیه خراج را سندیها متوقف کردند زیرا دریافتند می توانند بدون دیدن آسیب بر علیه تیمور شاه بغاوت کنند. بهرحال در نگاه افغانها سنده تحت اثر سلطنت افغانها بود.

در ۱۷۹۸ زمان شاه درانی که با قدرت تر از پدرش تیمور شاه بود ادعای خود را برای حصول خراج از سنده شدیدتر ساخت زمان شاه توسط برادرش محمود از سلطنت خلع و نابینا ساخته شد.

در ۱۸۰۳ شاه شجاع برادر دیگر شاه محمود را از سلطنت خلع کرد و پادشاه کابل شد. شاه شجاع بزودی فشار ادعای افغانها را علیه امرای سنده تجدید نمود و دوباره برای مدتی از آنها خراج حاصل کرد.

در سال ۱۸۰۷ هند بریتانوی یکبار دیگر به خطر بزرگی مواجه شد. پس از معاهده صلح منعقد بین ناپلیون و تزار روس - حکومت بریتانیه باید بمقابل حمله محتمله فرانسه و روس بر هند آمادگی میگرفت. قبلاً ایران در اثر ضعفی که داشت به تدریج درگرد و نواح

دریاچه کسپین به روسیه زمین واگذار میشود. نفوذ فرانسه قبلاً در دربار ایران قوی بود.

بنا بر آن بتاريخ دوم مارچ ۱۸۰۸ کمیته محرمانه مجمع مدیران کمپنی هند شرقی هدایات حکومت بریتانیه را به لارڈ منتو ارسال کرد. او می بایست ترتیب جلوگیری عبور يك قوه مخاصم را از اندوس میگرفت و تا جائیکه در توانش بود باید حسن نیت و همکاری نه تنها بین همه دولتها و کشورهای شرق رود اندوس (سندھ) بلکه حکومت افغانستان و حتی اقوام تاتار در غرب کسپین بیان می آورد.

این هدایات لارڈ منتو را از معاهده با ایران منع می نمود زیرا حکومت مرکزی نماینده ای از طرف خود به آنجا اعزام میداشت. اما در اپریل ۱۸۰۸ سر جان مالکم که معاهده ۱۸۰۱ را بامضاء رسانیده بود قبلاً در راه مسافرت خود از بمبئی به ایران بود. لارڈ منتو بآثر هدایات سه هیئت نمایندگی را به سه جهت فرستاد. مونت سٹیوارت الفنستون را به افغانستان، چارلس متکالف را به پنجاب و نیکولاس هنکی سمت را نزد امیران سندھ به حیدر آباد.

هیأت سمت علاوه بر معلومات محرمانه و شناسایی با محیط از نگاه سیاسی چیزی مهمی با خود نیاورد. امرای سندھ و بریتانویها حلف دوستی دایمی را بجا آوردند قرار گذاشته شد تا بین هم دائماً، تبادلہ سفر بنماید. گرچه امرای سندھ تعهد کردند که به تبعه فرانسوی اجازه توطن در سندھ نخواهند داد - ولی از دادن تسهیلات جدید تجارتي و پذیرفتن يك نماینده سیاسی بریتانوی در سندھ ابا ورزیدند زیرا بریتانوی ها هیچ نوع تعهد نظامی را متقبل نشده بودند.

در عین حال نفوذ فرانسه در تهران هنوز هم باندازه قوی بود که سر جان مالکم را در فاصله ای دور از دربار ایران نگهدارد. وی مدت یکماه در بوشهر بانتظار نشست تا این که بتاريخ ۱۱ جون ۱۸۰۸ بدون اینکه با دربار ایران تماس بگیرد به هندوستان برگشت. سر هار فورد جونز از لندن بحیث وزیر مختار با مواعید و تحایف بایران اعزام گردید. وی بدربار ایران رسید او در حالیکه مالکم و منو حسرت می بردند معاهده مقدماتی انگلیس و ایران مؤرخ ۱۲ - مارچ ۱۸۰۹ را بامضاء رسانید.

باین ترتیب سر هار فورد جونز در جائیکه نماینده کمپنی ناکام شده بود کامیاب گردید و بالنتیجه اساسی را بنیان گذاشت و ایران را برای مدتی در مدار وزارت خارجه حکومت انگلیس در آورد. آبروی مأمورین هند بریتانوی با انتصاب سر جان مالکم بحیث رئیس هیأتی که معاهده متذکره را با جانب ایرانی در تهران تصدیق می نمود و در سال ۱۸۱۰ حفظ گردید. وزارت خارجه انگلستان با اشتراک تعمیل نفوذ خود با کمپنی تا ۱۸۲۶ (هنگامیکه کمپنی دوباره همه کنترول را بدست آورد و سفیر اعتبار نامه ها را از جانب گورنر جنرال با خود می برد) دوام میداد. اما به سفیر از طرف وزارت امور خارجه هدایت نامه هم داده شده بود تا ارتباط او را با لندن حفظ کند ولی این نامه برای متقاعد ساختن دیگر دول کافی نبود تا اینکه بدانند - سفیر بریتانیه چه صلاحیتی دارد. این تقسیم مسئولیت ضعف نفوذ بریتانیه را در ایران در يك موقع خطیر بار آورد و این ترتیب به عللی که باعث جنگ اول افغان گردید افزود. ولی در نیمه سال ۱۸۰۹ در خور توجه بود که امرای سنده تقریباً راضی شده بودند و شاه ایران قبلاً ابراز رضایت کرده بود تا فرانسوی ها را از خود

دور نگهدارد.

مونت سٹیوارت الفنستون و چارلس میتکاف هر دو موفق به حصول تعهدات دوستی از شاه شجاع درانی پادشاه افغانستان و رعیت سنگه حکمران پنجاب شدند.

در ۱۸۱۲ جنگی بین ایران و روسیه واقع شد. پس از مداخله انگلستان در ۱۸۱۳ معاهده گلستان بامضاء رسید که به موجب آن کشتیهای جنگی ایران از دخول به دریاچه کسپین منع شده قسمت های وسیعی از خاک ایران در ساحل آن بحیره به روسیه داده شد. سال بعد مساعی به منظور تخفیف خطر جنگهای آینده بین ایران و روسیه صورت گرفت و یکی از مواد معاهده تاریخی ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ انگلیس و ایران متضمن حل مناقشات سرحدی از طریق مذاکره به کمک بریتانیه بود. همچنان بموجب این معاهده شاه ایران متقبل شده بود تا مانع هر قشونی گردد که بکوشد از طریق ایران به هند حمله ببرد. هکذا شاه ایران وعده میکرد که در صورت تهاجم افغانها به هند بریتانیه را یاری کند و بریتانیه در مقابل متعهد شد که در هیچ منازعه ای بین شاه ایران و افغانستان تا زمانی که هر دو طرف طلب میانجیگری ننموده اند مداخله ننماید.

درین مرحله امکان هجوم افغانها به هند خیلی ضعیف بود. در ۱۸۱۸ منازعات بین خاندان بارکزائی و سدوزائی در افغانستان شکل خونین به خود گرفت. وزیر فتح خان که حکمران حقیقی افغانستان در زمان سلطنت شاه محمود بود اولاً نابینا ساخته شده و بعداً بدنش را بند از بند جدا کردند. محمود شاه، به هرات فرار کرد و در سال ۱۸۲۹ در

آنجا وفات یافت. هشت سال دیگر را در بر گرفت تا دوست محمد خان در رأس سلطنت افغانستان قرار گرفت. وی باین مقام تا زمانی باقی ماند که انگلیس ها و سیکها او را بخاطر شاه شجاع از سلطنت خلع کردند. رنجیت سنگه با استفاده از نفاق افغانها ملتان، کشمیر و پشاور را (که ارتباط آن بکابل در اخیر ۱۸۲۹ ضعیف شده بود) از سلطه افغانستان جدا ساخت.

روزهای انزوا گزینی سنده دیگر به پایان رسید و قبلاً زمینه موفقیت ها و تراژیدی های ۱۸۳۸ - ۴۲ فراهم گردیده بود. در افغانستان خانواده شاه شجاع و دوست محمد خان و برادرهایش دشمنان آشتی ناپذیر بودند. رنجیت سنگه با حکمرانی بر پشاور و انتقال عایدات آن به خزانه سیکها جنگی را شروع کرده بود که تنها با مرگ او پایان یافتنی بود. بریتانیویان با شغال ناحیه کج تهداب یک سیاست پیشروی را در طول رود سنده گذاشتند روش مناسبات بریتانیه با ایران در حالات اضطرار حاضرأ متکی باین بود که وزارت خارجه بریتانیه امور را از دست حکومت هند بدست خرد بگیرد. معاهده بریتانیه با ایران بریتانیه را از مداخله در منازعات بین ایران و افغانستان منع میکرد و امکان تبعیت ایران را به کنترل روسیه پیش بینی نمیکرد. پس ازین کابینه بریتانیه از وستمنستر و از یک فاصله سیاست خارجی و دفاع هند بریتانوی را شکل بندی و هدایت می نمود.

نزده سال دیگر سالهای بین تولد و تاج پوشی ملکه ویکتوریا به تانی پرده از آمادگی بریتانیه در آسیای مرکزی بر میداشت.



## فصل دوم

بریتانیه تهدید روسیه را مشاهده می کند

«مدیران کمپنی هند - خیلی ها از روسیه خوف دارند چنانچه من نیز خوف دارم و روسها شروع به تهدید ما کرده اند. آنها طوری وا نمود میکنند که راه بغداد را برای خود باز نموده اند. آنها اظهار میدارند که یکی از رؤسای افغان و نماینده های رنجیت سنگھ در پیتربورگ مقیم شده اند. من کاملاً اطمینان دارم که ما باید با رؤسای بالای رود اندوس (سندھ) بجنگیم و ظفر جنگ بزرگی را نصیب گردیم. ممکن همه اش خواب باشد ولی من مدتها قبل آنرا دیده ام». (از یاد داشتهای سیاسی تاریخی سوم سپتامبر ۱۸۲۹ لارڈ النبرو).

در ۱۸۲۰ روسیه دلیل موجه برای جنگ با ترکیه یا ایران نداشت و موضوع رقابت انگلستان و روسیه در آسیای مرکزی در حالیکه سرحدات هند بریتانوی بر ساحل رود ستلج قرار داشت و روسیه هنوز راه سواحل شمالی کسپین را در پیش داشت بعید بنظر میخورد.

محاربه استقلال یونان قسماً در گسترش رقابت بین انگلستان و

روسیه نقشی داشت از ۱۸۲۱ به بعد روسیه با استفاده از حقوق مبهمیکه معاهده ۱۷۷۴ کوچوک کیناردجی بوی داده بود ظاهراً به حمایه از اتباع عیسوی سلطان بر امپراطوری عثمانی فشار می آورد. بریتانیه امیدوار بود تا به وسایل دیپلوماتیکی صلح را بین روسیه و ترکیه استوار نگهدارد بنا بر آن کاستلریک و کتینگ هر دو مصالحه را در منازعات سلطان و اتباع یونانیش برای رسیدن به این منظور هدف قرار داده بودند. حفظ امپراطوری عثمانی برای تأمین موازنه قوا در یورپ ضروری بود. در عین حال این امر از نگاه موقعیت بریتانیه در آسیا لازمی بود تا قدرت هائیکه بر خطوط ارتباطاتش با هند حاکمیت داشتند باید با بریتانیه دوست و با همسایه گان شان در صلح باشند.

هنگامیکه جنگ بین روسیه و ترکیه واقع شد و هشت ماه از شروع آن میگذشت، بریتانیه هنوز به موجب معاهده لندن مکلف به جلوگیری از خصومت بین ترکیه و یونان بود. ویلنگتون با بی میلی به فرانسه اجازه داد تا عساکر باقیمانده ترکیه و مصر را در خزان ۱۸۲۸ در موریا تار و مار نماید. اما بریتانیه در منازعه بین روسیه و ترکیه بیطرف باقی ماند.

درینجا مناسب است برای لمحه ای مجادله روسیه و ترکیه را کنار بگذاریم و بسال پیش از مرگ کتینگ باز گشت فائیم به خاطر بیاوریم که در ۱۸۶۶ دوست محمد خان قیادت کابل را بدست آورده بود. آنچه پیش از همه درین سال مورد توجه ما قرار می گیرد آغاز جنگ بین روسیه و ایران است.

معاهده گلستان یک قسمت سرحد را هنوز مورد مناقشه گذاشته بود. خیلی مشکل است که مسئولیت یک عمل تجاوز را تعیین کرد یا حتی

يك تعريف مورد قبول بين المللي را براي اين كلمه بدست آورد. ولي درين مورد مبرهن است كه پس از مذاكرات مفيد « كه در آن سفیر بریتانیه بحیث میانجی عمل نمود » قشون روسیه « تزاری » آن قسمت را اشغال و بالمقابل ایرانیان « كه روحیات ملی شان كاملاً تحريك شده بود » مواضع روسیه را درین ساحه با موفقیت های ابتدائی در ۱۸۲۶ مورد حمله قرار دادند.

در اخیر روسها ایرانیان را كاملاً در تبریز مضمحل کردند. مذاكرات در ماه نوامبر آغاز یافت. معاهده متعاقب آن ایران را بیشتر توهین نمود. ولی روسها تبریز را تحت اشغال نگاه نداشتند و عقب خط رود آرس بفاصله دورتر از بین ایران و دریاچه خزر (كسپین) عقب نشستند. توجه روسیه از ایران بخاطر درونمای دشمنی به ترکیه منحرف گردید. با آنكه تأثیرات قصیرالمدت صلح با ایران، كوچك بود تأثیرات طویل المدت آن خیلی مهم بود و بقدر كفایت هراس النبرو را برای اولین بار پس از اشغال پست ریاست اداره كنترول كمپنی هند شرقی تأیید می نمود.

« آنچه ما احساس می کنیم اشغال پادشاهی ایران نیست بلکه تأسیس نفوذ روسی بدربار تهران است كه عملاً منابع ایران را باختیار دربار پترزبورگ خواهد گذاشت ».

چنین بود اثرات معاهده ترمكانچای بالای روسیه و ایران، در آخر ۱۸۲۸ - علایمی وجود داشت كه شاه شكست خورده ایران تسلی در سرحداتی غربی خود می جوید و شاید روزی به منظور بهره برداری با تشویقات روسیه بسمت افغانستان بنگرد.

هراس النبرو در هند نیز تأیید میشد. در جون ۱۸۲۸ سر چارلس

متکاف بحیث عضو شواری عالی گورنر جنرال یادداشتی را نوشت که در آن گفته بود:

« . . . ما هرگاه در موقع ضرورت کدام توقع کمک لازمی از ایران بنمائیم بطور قطع خود را فریب خورده و مایوس خواهیم یافت. اگر زمانی روسیه در موقعی باشد که قشونی را علیه هند براه بیاندازد خیلیها امکان دارد ایران در زیر پرچم های آن قرار داشته باشد!»

قسمتی ازین مشکلات ناشی از عدم توانایی تعقیب يك روش مداوم اعزام نماینده به ایران از طرف حکومت بریتانیه و هند بریتانوی بود. ویلنگتون صلاح درین دید تا روابط انگلستان را با روسیه در اروپا از روابط آن کشور در آسیا جدا سازد. بعضی اوقات بسیار مناسب بود تا هند بریتانوی را بحیث يك کشور جداگانه و مستقل آسیائی تلقی کرد. النبرو درین وقت باین فکر بود تا سیاست بریتانیه در اروپا و آسیا برای خورد کردن قوای روسیه باید متحد باشد. پالمستون بالاخره سفیری را از لندن به تهران اعزام کرد و باین کار نظر النبرو را قبول نمود. باین ترتیب حکومت بریتانیه از عهده کنترل همد آنچه از تهران گرفته تا کلکته از سال ۱۸۳۶ به بعد واقع میشد میتوانست بر آید. اما این مساعی شامل نیرنگهایی از طرف او بود که تا اندازه زیاد حقیقت جنگ اول افغان و انگلیس را از آن وقت تا کنون مستور نگهداشته است.

در سال ۱۸۲۸ هنوز ده سال دیگر از حدوث جنگ اول افغان و انگلیس باقی مانده بود. روسیه در سال ۱۸۲۸ بدون دم تازه کردن استقلال ایران را فلج ساخت و برای مطیع ساختن امپراطوری عثمانی دست بکار شد. در جولائی ۱۸۲۹ مقاومت ترکی شروع به زوال نمود. در اخیر

اگست ویلنگتون و النبرو هر دو از پیشرفتهای روسیه شکایت می کردند. ویلنگتون شکایت کرد که حکومت بریتانیه متحمل بزرگترین قربانی افکار احساسات غرور ملی و دشمنی بدوستان خود شده است. در عوض آن دوستان به مواعید خود وفا نکردند. النبرو نوشت که روسها قشون ترکیه را در آسیا کاملاً مضمحل کردند. هر موفقیت آنها در آن منطقه قلب مرا جریحه دار میسازد. من این را يك غلبه بر خود می دانم چرا که آسیا از آن منست.

در اکتوبر ۱۸۲۹ کتابی از طرف کلونل دولاسی ایوانز منتشر شد و این در طول يك سال کتاب دومش بود، کتاب اول او که در ۱۸۲۸ منتشر گشت (نیات روسیه) را تشریح میداد. حالا درین کتابش عملی بودن اشغال هند بریتانوی را توسط روسیه بیان میکرد. وزرای حکومت بریتانیه در لندن خیلی به آن علاقه گرفتند و النبرو در ظرف چهل و هشت ساعت پس از قرائت آن، نسخی از آن کتاب را به مکدونالد کینیر در ایران و مالکم در بمبئی ارسال نمود. ایوان يك مارش روسیه را از دریاچه خزر به خیوا تصور کرده بود که بعداً با پیشقدمی تا رودخانه آمو می رسید. در صورت امکان سپاه روسی توسط کشتیها از آن رودخانه گذشته و پس از گذشتن از کهسار هندوکش خود را به رود سندھ می رسانید. (اینهم خیالی بود) النبرو نوشت:

« من بوضاحت فکر میکنم که به اشغال هند تا سه سال دیگر اقدام نخواهد شد ولی ما چه وقت اقدام به اتخاذ وسایل و قایموی خواهیم کرد. هرگاه روسها خیوا را بگیرند هنوز هم يك قدرت کاملاً آسیائی نخواهند شد. مگر مابه زنجیرهای سیاست اروپائی بسته ایم.»

روز بعد النبرو دوباره امکانات پیشنهادی ایوانز را مورد غور قرار داد: «راجع به موضوع اشغال هند توسط روسیه نظر من اینست که نه تنها اینکار عملی است بلکه آسان می باشد مگر اینکه ما تصمیم بگیریم به حیث يك قدرت آسیایی عمل نمائیم. در صورت اشغال خیوا توسط روسها ما باید لاهور و کابل را اشغال نمائیم رود سندھ جایی نیست که ما در کنار آن با يك دشمن مقابل شویم. اگر ما با آنها در کابل در پای کوه هندوکش یا در بین دره های آن مقابله نکنیم بهتر آن خواهد بود که در کنار رود ستلج باقی بمانیم.

هرگاه يك بار روسها بجنوب پیش آیند آنها در آنجا در حالیکه رود اندوس (سندھ) روبروی شان قرار داشته می باشد باقی خواهند ماند تا اینکه قیامی را در پشت سر ما برانگیزند و قشون شان را کاملاً تجهیز نمایند . . . .»

يك هفته بعدتر النبرو فرصت یافت تا با صدر اعظم (ویلنگتون) تمام این مسایل صحبت کند.

النبرو پیشنهاد کرد که به حکومت هند برتانوی صلاحیت داده شود تا اگر روسها بجانب کابل در حرکت شدند بحیث يك قدرت آسیایی عمل نماید و تاثیر اقداماتش را بالای برتانیه در اروپا نادیده بگیرد.

ویلنگتون که بیشتر محتاط بود گفت که به گورنر جنرال اجازه داده شده می تواند آزادانه بدون انتظار کشیدن مزید برای جلوگیری از پیش قدمی روسها پول به صرف رساند ولی صلاحیت پیش قدمی را توسط قشون جهت مقابله با روسها بدون هدایت مرکز نخواهد داشت.

مذاکره بین دیوک آف ویلنگتون و لارڈ النبرو بتاريخ شانزده دسامبر

۱۸۲۹ نتایج مهمی در بر داشت. در اثر همین مذاکره نیرو با تائید کامل ویلنگتون سیاست و دستگاہی را بکار انداخت که منجر به جنگ اول افغان گردید.

## فصل سوم

«... حکومت مرکزی از نیات روسیه به هراس افتاد و می خواست يك نفر مامور زیرک برای جمع آوری اطلاعات به کشورهای واقع کنار رود آمو و دریاچه خزر اعزام شود و من که از همه این جریانات ناآگاه بودم قدم پیش نهادم و برای چیزی داوطلب شدم که عیناً آنها آن را می خواستند. لارڈ بنتینگ فوراً پذیرفت...» (اقتباس از مراسله تاریخی سپتامبر ۱۸۴۱ لیوتنانت الکساندر برنس به خواهرش زمانی که بیست و شش ساله بود)

ویلنگتون و النبرو طی مذاکره تاریخی شانزده دسامبر ۱۸۴۹ بیک موافقه بسیار مهم رسیدند.

دو روز بعد تر از آن النبرو با رئیس و معاون مجمع مدیران کمپنی هند شرقی تبادل افکار نموده در خاطراتش نوشت: «... من به آنها از مذاکره خود با دیوک (ویلنگتون) گفتم و دوباره آن موضوع را مطرح کردیم. آنها به همه آنچه من گفتم موافقت نمودند. ما باید میسیونهائی به سندھ - لاهور بفرستیم و امکانات تجارتي رود سندھ را تحت مطالعه قرار



بدهیم...»

مبرهن است که النبرو با تائید کابینه (برتانیه) سیاستی را طرح می نمود که برای ده سال آینده یا بیشتر از آن بود. همچنان روشن است که او و رفقایش در لندن بخوبی از خطرات ناشی از آن مطلع بودند. آنها برای اولین مرتبه در تاریخ هند برتانوی به ماجرا جویی در ماورای رود سندھ و کوه هندوکش می پرداختند.

تا موقعیکه این طرح کبیره هند رسید عمر حکومت ویلنگتون در لندن کم و بیش به پایان می رسید. ویلنگتون به ویلیام پادشاه برتانیه معذرت خود را تقدیم داشت. پادشاه ارل کری را بتاریخ شانزده نوامبر ۱۸۳۰ مامور تشکیل کابینه کرد. در حکومت کری ویسکونت ملبورن به عوض پیل وزیر داخله، پالمستون به عوض ابردین وزیر خارجه و چارلس گرانت به عوض النبرو در راس اداره امور هند قرار گرفت.

در حالیکه مردم در انگلستان راجع به اصلاحات جرو بحث می کردند و طبق معمول بر محتویات پسته های هندوستان فائز می کشیدند سیاست جدید آسیای مرکزی از مرحله گفتار به مرحله عمل می گذشت. پسته جنوری در تابستان ۱۸۳۰ به بنتینگ رسید. لارد بنتنگ و رفقای او فوراً به تطبیق اوامر لندن شروع نمودند. چارلس متکاف (عضو شورای عالی حکومت هند برتانوی) که طرفدار پا برجا ماندن در داخل سرحداتی موجوده و جداً علیه درگیری و دخالت برتانیه در ماورای رود سندھ بود به پیشنهادهای النبرو بشدت مخالفت ورزید.

بنتینگ تبصره های متکاف رادر مراسله تاریخی هفتم نوامبر ۱۸۳۰ به لندن ارسال نمود.

نامهء مذکور چند ماه بعدتر به انگلستان موصلت کرد چارلس کرانت که تا آن وقت مدت کافی در پست جدیدش سپری نموده بود اگر می خواست می توانست اصلاحاتی در سیاست حکومت پیشین وارد و ارسال دارد ولی هیچ اصلاحی را وارد ننمود، میسیونهای مدنظر به حرکت افتاد و برنس به سفر معهود خویش آغاز نمود، الکساندر برنس در راه مسافرتش از لاهور به سمله دو اگست ۱۸۳۱ در لودیانه با زمان شاه نابینا پادشاه سابق افغانستان و شاه شجاع پادشاه مخلوع ملاقات نمود، مرتبه دیگر برنس در ماه دسامبر هنگامیکه سمله را به قصد آغاز مسافرتش به آسیای مرکزی ترک می کرد ده روز دیگر را در لودیانه سپری نمود، برنس بیان داشت که شاه شجاع در اخیر ۱۸۳۱ دوباره خواهش بازگشت به کابل را بحیث پادشاه می دید. البته قابل فهم بود که شاه شجاع توقع داشت تجدید منافع برتانیه در آسیای مرکزی شاید برای او روزی مفید واقع شود.

## فصل چهارم

بنتینگ سیاستی را که از طرف ویلنگتون و رفقاییش به مقصد مقابله با نفوذ دولت تزاری روس در آسیای مرکزی طرح ریزی شده بود جدا مورد تطبیق قرارداد، سرحد مسئولیت بروز جنگ اول افغان از او نیز میگذرد. او بود که در اکتوبر ۱۸۳۱ در مقام روبر با رنجیت سنگه دربارۀ گشودن رود سندھ بروی تجارت مذاکره کرد و نیز دربارۀ آن همه تغییر روابطی که با کشور سندھ واقع شدنی بود. او بود که الکساندر برنس را برای گرد آوری معلومات دربارۀ کشورهای آسیای مرکزی به تائید سیاست جدید حکومت مرکزی مأمور نمود او بود که هانری پاتنجر را برای امضای معاهدات تجارتی به حیدر آباد سندھ با امرای تالپور فرستاد. گذشته ازینها او بود که از بیطرفی و عدم علاقه سخن میگفت ولی به شاه شجاع چهار ماه معاش پیشکی داد تا آن پادشاه مخلوع با پستی بانجیت سنگه برای اشغال دوباره کابل اقدام بورزد، در جنوری ۱۸۳۲ هانری پاتنجر با هدایاتی مبنی بر امضای معاهده تجارتی به حیدر آباد مواصلت کرد. پاتنجر بدو معاهده را با رستم خان خیرپور امضاء و

بعداً موافقت مراد علی رئیس خاندان تالپور را حاصل کرد و باین ترتیب تسهیلاتی را برای تجارت بریتانیه بشمول تعهد ترافیک بلا مانع بالای رود سندھ فراهم نمود، آنچه امرای سندھ میخواستند بیش ازین نبود که کسی در کار آنها غرض و دخالت نداشته باشد. انگلیسها در هند وعده به آنها دادند که در سألهای ما بعد چیزی غیر از اهانت نبود.

راه اکنون باز شده بود - زیرا خان بهاولپور و رنجیت سنگھ نیز از ساحل بحر تا پای کوه ها که سدی را تشکیل میدادند توافق شان را اظهار داشته بودند، باینصورت اولین هدف سیاست آسیای مرکزی بریتانیه در ظرف سه سال بعد از معاهده ادریانا پول بر آورده شد.

در موقعیکه پاتنجر مشغول مذاکره در سندھ بود الکساندر برنس (مارکیت آسیای مرکزی را مطالعه میکرد) وی بتاريخ دوم جنوری ۱۸۳۲ لودیانه را باین مقصد ترک گفت، به همراهی او چند نفر بودند: جیمز جیرارد جراح یکنفر نقشه بردار خریطه اراضی بنام محمد علی که در بمبئی تربیه شده بود موهن لال از هندوان کشمیر (که اولین هندوستانی بود که تعلیم انگلیسی دیده و بحیث منشی برنس شامل خدمت شده بود) و غلام حسین (طبّاخ).

برنس تا یازدهم فبروری در لاهور نزد رنجیت سنگھ توقف نمود. از نیمه مارچ تا نیمه اپریل ۱۸۳۲ برنس و رفقای او در پشاور بودند بتاريخ اول می ۱۸۳۲ الکساندر برنس به کابل موصلت کرد اگرچه انطباع اول او از کابل چندان خوش آیند نبود ولی دو هفته بعدتر به مادرش نوشت که: «حقیقتاً کابل یک جنت است» . . . او این شهر و مردم آنرا پسندید از دوست محمد خان و نواب جبارخان وزیر برادرش بسیار تمجید کرد، برنس

چنین عقیده پیدا کرد که (دوست محمد خان درخشان ترین چهره در قلمروهای کابل است) او دو پادشاه مخلوع سدوزائی (شاه شجاع و زمان شاه) را دیده بود و میتوانست کرکتر آنها را با فعالترین قائد دودمان بارکزائی مقایسه نماید. این مقایسه او را باین نتیجه رسانید که (سیادت دودمان بارکزائی بر کابل مورد قبول مردم است و من (برنس) حتی آنرا برای سعادت کشور مساعد میدانم) برنس فکر کرد که دوران سلاله سدوزائیهها دیگر به پایان رسیده مگر اینکه توسط کمک خارجی دوباره بر اریکه سلطنت بنشینند).

(. . . احیای یک سلاله نسبت به پرورش یک سلاله اشکال بیشتر دارد، در سلسله واقعات موجود هرگاه قرار باشد این کشور توسط پادشاه دیگری اداره شود باید ما در پی خاندان دیگری بگردیم که حکمروائی خود را بر کابل قایم نماید و این خاندان با تمام امکانات آن بارکزائیهها خواهند بود . . .)

برنس با ادامه مناقشه خود بطرف داری از دوست محمد خان اظهار نمود که (پس از مرگ رنجیت سنگه) شاید امیر کابل حاکمیت کامل خود را بالای کشور قایم و حتی قسمتی از امپراطوری سابق افغان را دوباره بدست بیاورد.

بعد از آنجائیکه دوست محمد خان نظر مساعد نسبت به حکومت بریتانیه دارد امکان آن موجود خواهد بود که با وی یک نوع ارتباطی را بدون مصرف بزرگ دارایی عامه قایم نمائیم. حقیقتاً برنس به این فکر بود که چنین یک اتحاد مخصوصاً ازین جهت قیمتدار خواهد بود که (کشور دوست محمد خان بالای جاده بزرگی که مصنوعات بریتانوی توسط آن

وارد شده میتواند واقع شده است). با اینهم واضح است که برنس میدانست که چنین يك اتحاد مشکل و حتي تا موقعیکه رنجیت سنگه حیات داشت ناممکن بود. با آنکه حفظ اتحاد با دوست محمد خان و رنجیت سنگه در عین وقت ناممکن بود با اینهم بریتانیه برای اینکه سیاست آسیای مرکزی کامیاب شود احتیاج به همکاری فعال هر دو طرف داشت.

برنس با همراهان خود از لاهور باینسو با تغییر لباس و باکسوت افغانی بکابل آمده بود. برنس با همراهان این شهر را به قصد بخارا ترک گفت و بتاريخ ۲۷ جون ۱۸۳۲ به آنجا مواصلت کرد. برنس پس از مطالعه وضع تجارتي کشورهای آسیای مرکزی نوشت:

« . . . روسیه چنان قدرت حمل و نقل دریائی داخلی دارد که میتواند تمام مصنوعات خود را به مرزهای آسیا بیاورد و آنچه میتواند درین مقابله ما را از طرق هند موفق سازد فوقیت و ارزانی مصنوعات خواهد بود و بس. من فکر میکنم ما باید همه تجارت فلزات و دیگر اشیای سنگین وزن را به روسیه واگذار شویم صدور اموال دیگر بالخاصه پارچه های سفید، چیتھای موصلی و پارچه های پشمی به این کشورها قراریکه اولین تاجر و حتي وزیر بخارا برایم اطمینان داد تأثیر فوری برای بیرون کشیدن این رشته تجارت از دست روس ها خواهد داشت . . . انتقال اموال از راه کابل مصرف کمی را در بر خواهد گرفت و هرگاه روسیه امتیاز حمل و نقل بزرگ ترین دریای اروپایی یعنی دریای ولگا را بدست دارد بریتانیه نیز مانند او می تواند توسط دو دریای بزرگتر قابل کشتی رانی گنگا و سندھ صاحب تسهیلات شود.»

با آشنائی به سیاست و درك اهمیت صادرات پنبه در يك موقع توسعه سریع صنعتی نباید از تاثیر راپور برنس بالای نظریات رسمی و تجارتي در انگلستان به تعجب بیفتیم. حکومت برتانیه از این اطلاعات به عللی سیاسی استراتژیکی و همچنان بعلت تجارتي استقبال نمود. برنس تاکید نمود که دریای آمو که برای شش صد میل بین کندوز و بحیره ارال جریان دارد باستثنی پنجاه میل که در مصب آن رودخانه نزدیک ارال که مانند مرداب است قابل کشتی زانی و فوق العاده مستقیم است. بگفته خود برنس «... بسیاری از تسهیلات که بیان شد راه تجارت یا راه لشکرکشی را آشکار می سازد...»

شواهد برنس هراسهای رسمی را تأیید و از پالیسی حمایت نمود. رود سندھ باید گشوده می شد و مصنوعات فابریکات لانکشایر و یورکشایر باید برای فروش به بخارا و باقی کشورهای آسیای مرکزی صادر و در سایه تجارت برتانیه از پیشروی روسها بجانب آمو جلو گیری می شد.

بتاریخ ۱۱ اکتوبر ۱۸۳۲ شاه شجاع مخلوع رسماً درخواست کمک از حکومت برتانیه کرد و لارد بنتینگ در جواب گفت که حکومت برتانیه تا جائیکه ممکن باشد از مداخله در امور داخلی همسایگان خود احتراز می ورزد ولی بنتینگ مانع لشکرکشی شاه شجاع نشده و او را صاحب اختیار عملش وانمود کرد و به اساس درخواست شاه شجاع شانزده هزار روپیه مدد معاش چهار ماهه او را برای اجرای هدفش طور پیشگی حواله داد.

بدر نظر داشتن آنچه قبل برین گفته شد درك اینکه چرا بنتینگ مانع پروژه شاه شجاع نشده اشکال ندارد. بنتینگ هدایت داشت تا

(وسایل پولی) و همچنان تجارت را برای جلوگیری از پیش قدمی روسها در آسیای مرکزی بکار ببرد. برتانیه همکاری فعال افغانستان و پنجاب هر دو را برای پیش برد سیاست آسیای مرکزی ضرورت داشت و رئیس بارکزائیا دشمن جانی رنجیت سنگه بود. بنا بر آن شاه شجاع با قشون جدیدیکه جمع آوری کرد در ابتدای سال ۱۸۴۳ از لودیانه به حرکت افتاد.

دوست محمد خان هم که از اثر مذاکراتش با برنس تشویق و طالب اتفاق با برتانیه شده بود، به بنتینگ اخطار شده بود که هیچگونه اتحادی بدون استیذان قبلی از لندن نبندد. در صورتیکه بنتینگ درخواست شاه شجاع دوست محمد خان و رنجیت سنگه را رد کرد - بمشکل می توانست به دوست محمد خان دلداري بدهد. بنتینگ درخواست های دوست محمد خان را مؤدبانه رد کرد و ناظر پیشرفت قشون شاه شجاع به جانب شکار پور شد هنگامیکه رنجیت سنگه با معاهده جدید لاهور با شاه شجاع به بنتینگ اشاره کرد بنتینگ يك بار دیگر از بی طرفی حکومتش سخن گفت: بی طرفی بنتینگ درین واقعه تنها شکل لاف بازی داشت. چطور شده می توانست که شاه شجاع يك پادشاه پناهنده و متکی به نان و آب برتانیه صاحب اختیار و اعمال خود باشد. نه تنها دوست محمد خان بلکه هیچ کس بی طرفی بنتینگ را باور نمی کرد. بنا بر يك ارزیابی سرد و خود خواهانه منافع برتانوی دلیلی وجود نداشت که چرا وی بی طرف باشد. در صورتیکه شاه شجاع موفق می شد برتانیه صاحب دوستانی در دو پایتخت مهم در شمال غرب می گردید و جلب همکاری امرای سنده خلیها سهل می شد. زیرا شاه شجاع در مقابل اجازه عبور



از سنده از ادعای قدیمی دریافت خراج از آن ناحیه صرف نظر می نمود. به این صورت اتحاد ثلاثه تامین می گردید، سنده، افغانستان و پنجاب مناقشان کهن خود را فیصله و همه آنها برای مقاصد برتانیه و منافع خود خدمت می نمودند ولی این کار وقتی مفید واقع می شد که بحقیقت می پیوست!

شاه شجاع پس از گذشتن از بولان در جون ۱۸۳۴ عقب دیوارهای شهر قندها رسید و هری سنگه بتاریخ ششم می پشاور را اشغال کرد. دوست محمد خان از کابل به مقابله شاه شجاع به قندهار آمد. درین جنگ شاه شجاع شکست خورد و قشون او متلاشی گردید. خودش بهرات نزد محمود و کامران پناه برد شاه شجاع به ایران رفته از آنجا با حال زیون به هند برگشت.

در بهار ۱۸۳۵ دوست محمد خان با برادرش سلطان محمد خان قصد اعاده تصرف پشاور از رنجیت سنگه را نمود. این کوشش در اثر یک توطئه بدون کدام خونریزی به ناکامی مواجه شد.

دوست محمد خان دوباره بکابل برگشت و سوگند خورد روزی دوباره پشاور را بدست بیاورد. بعد ازین مخاصمت بین دوست محمد خان و حکمران لاهور اصلاح پذیر نبود.

در نوامبر ۱۸۳۴ ویلیام چهارم پادشاه انگلستان با برکنار کردن ملیورن و تقرر ویلنگتون به عوض او (در غیاب پیل که بخارج بود) همه راه به تعجب انداخت. کابینه پیل لارد هیتس بری را بعوض لارد بنتینگ بحیث گورنر جنرال هندوستان مقرر کرده بود. اما قبل از آنکه هیتس بری عازم هند شود حکومت سر رابرت پیل در ماه مارچ در پارلمان شکست

خورد. ملبورن از طرف پادشاه انگلیس موظف به تشکیل کابینه جدید گردید. ملبورن يك حكومت ائتلافی و يك توری را تشکیل داد این حکومت به عوض هیتس برای شخص دیگری یعنی جارج ایدن (ملقب به لارد اوکلند) را بحیث گورنر جنرال جدید هند مقرر کرد.

به عقیده لارد بنتینگ تازمانیکه رنجیت سنگه حیات داشته باشد خطری از طرف سیکها وجود نخواهد داشت ولی عقیده داشت هنگامیکه رنجیت سنگه بمیرد وضع یقیناً تغییر خواهد کرد. «...وضع موجوده افغانستان هیچ خطری برای هند پیش نمی نماید...» تامین تفوق دوست محمد خان امکان دارد قوت بیشتر و استحکام به اتحادیه بدهد. اتحادیه افغانی حتی اگر صمیمانه باهم یکجا شوند تاب مقاومت در مقابل قدرت مشترك روسیه و ایران را ندارد. امکان دارد این دو کشور بنا بر ضرورت شامل مرام مشترك شوند و در ازای این همکاری خود وعده تسلط بر تمام سرزمین های را که رنجیت سنگه غصب نموده دریافت دارند و توقع خواهند کرد در غارت هند نیز سهم خوبی نصیب شان گردد. ولی بهر حال اگر چنین چیزی واقع هم نشود تصور این امکانات کفایت می کند که بیست هزار عسکر کاملاً مسلح روسیه به معیت يك صد هزار سوار به سواحل رود سنده برسد اینک رنجیت سنگه هیچ وسیله مقاومت علیه پیشروی آنها ندارد و اینک مهاجمین رود سنده را عبور و به پنجاب داخل و خود را صاحب شاداب ترین برخ هندوستان دریابند. درین صورت اگر جناحین خود صاحب تعداد بیشمار سواران ایلجاری طاقتور هم نباشند از هرجانب خود را از حمله و مزاحمت مصون خواهند یافت...»

یادداشت بنتینگ قسماً مستلزم توسعه تعداد قشون اروپایی در

هند بود. می توان خورده گرفت که وی در مناقصه خود عمداً راه غلو را پیموده است.

بنتینگ به ارزش پنجاب بحیث یک سنگر به مقابل قشون روسیه و متحدان احتمالی آن (که امکان داشت از طریق افغانستان باخود بیاورند) شك داشت و نا آرامی های جدی را پس از مرگ رنجیت سنگه در پنجاب پیش بینی می نمود. مسلماً این یاد داشت بنتنگ یک سند مهم در مورد سیاست پیشروی برتانیه در ساحل رود سند هم بشمار می رود.

باید خاطر نشان ساخت که ملبور پالمستون، اوکلند و هابهاوس یک گروه کوچک بسیار فشرده را در داخل پارتنی ونگ تشکیل نموده بودند. در یکمحله فکر می شد شاید ملبورن ایمیلی با خواهر ایدن ازدواج نماید. روابط بین پالمستون و ملبورن ازین هم قریبتر بود زیرا لیدی کوپر خواهر ملبورن دوست بسیار عزیز پالمستون بود. (آنها پس از مرگ لارد کوپر در اخیر ۱۸۳۹ ازدواج نمودند.) البته نباید کسی در محاسبه تأثیر چنین ارتباطات شخصی در داخل کابینه بریتانیه ۱۸۳۵ از مبالغه کار بگیرد ولی این ارتباطات محرمیتی را در بین گروه کوچک اشخاص به میان آورده بود که مسئولیت دفاع امپراطوری هند را مشترکانه عهده داشتند. شخصیت قویترین در بین این چهار نفر پالمستون بود.

اوکلند سفیر طولانی خود را بجانب هند در اخیر سپتامبر ۱۸۳۵ آغاز کرد.

مکاناتن به نمایندگی از اوکلند به کلونل وید هدایت داد تا به رنجیت سنگه با لحن بسیار دوستانه بگوید که حکومت بریتانیه تمایلات او را در طمع بر شکارپور و دیگر قسمت های سندھ تأیید نمی نماید. تهدید فکر

توسعه جویی سیکها بجانب سنده در ماه اگست اوکلند را بیشتر از تهدید ایران به افغانستان نگران ساخته بود. حاضراً اوکلند خارج از سرحدات هند بریتانوی مداخله می کرد و یکی از همسایگانش را اخطار میداد که دست از سنده بر دارد.

این اقدام يك نقطه انحراف مهم در تاریخ هند بریتانوی بشمار میرفت. با این ملاحظه، نمی توان اوکلند را نسبت جواب نامساعد وی به نامه دوستانه دوست محمد خان ملامت کرد. زیرا اگر اوکلند جواب تشویق کننده ای به دوست محمد خان می نگاشت در عین لحظه، دوستی دیرینه را با سیکها از دست میداد. دوست محمد خان هیچگاه از فکر استرداد پشاور را از چنگال رنجیت سنگه فارغ نبود. اوکلند که به خاطر حفظ دوستی با سیکها بمرام دوست محمد خان جواب رد داده گفته بود آرزو دارد افغانها يك ملت مترقی و متحد بوده با دیگران در حال صلح باشند. اوکلند در نامه خود به دوست محمد خان اشاره کرده بود که ممکن است بزودی شخصی را جهت مذاکره تجارتي بکابل اعزم دارد. ضمناً از دوست محمد خان پرسیده بود تا بوی بگوید از دست حکومت بریتانیه بچه ساخته است تا مساعدت کند.

اوکلند توقع داشت دوست محمد خان خود راه مصالحه اش را با رنجیت سنگه پیدا نماید

در ماه سپتامبر اوکلند تصمیم به سه اقدام مهم نمود: توسط وید به رنجیت سنگه نسبت مساعی توسعه طلبانه اش به جانب سنده اخطار فرستاد. به برنس هدایت داد تا آماده حرکت به ما و رای سنده شود. کلونل پاتنجر را برای آغاز مذاکرات با امرای سنده و حصول تسهیلات

مزید از آنها بالای رود سندھ در مقابل دوستی صمیمانه (حمایت بریتانیہ از آنها) اعزام کرد.

هنگامیکہ دوست محمد خان توسط وید از نزدیک شدن برنس بہ کشورش اطلاع حاصل کرد بہ برنس نامہ ای نوشت و گفت کہ او: «بسیار آرزو داشت تا طرح دوستی با بریتانیہ ریزد و سیکہا را با مشورہ حکومت بریتانیہ از پشاور خارج سازد».

بتاریخ ۱۵ می اوکلند نامہ مؤدبانہ بہ دوست محمد خان نوشته بوی اطلاع داد کہ برنس در راہ مواصنت بہ افغانستان است. اوکلند درین نامہ اہداف تجارتي این مہسیون را تأکید نمود.

بتاریخ ۱۵ می ویلیم مکناتن ہدایات تازہ بہ برنس نوشت کہ بموجب آن برنس حتی الوسع باید سعی میکرد دوست محمد خان را از ادعای استرداد پشاور و مقابلہ با رنجیت سنگھ منصرف سازد.

برنس کہ هنوز تنها مقید بہ ہدایات تجارتي سپتامبر گذشتہ بود و ہدایات مؤکد ۱۵ می را حاصل نکرده بود خواب موفقیت ہای خارج از ہدایتی را کہ بوی دادہ شدہ بود می دید. بہ مکنیل نوشت: «بیائید تا چند سالیکہ از عمر رنجیت سنگھ باقی مانده است پشاور را در دست او بگذاریم و دوست محمد خان را دلداري و وعدہ بدهیم کہ پس از مرگ رنجیت سنگھ تائید ما را در اعادہ سرزمین ہایش در ساحل راست رودخانہ سندھ تا شکارپور حاصل خواهد داشت. در عین حال فکر دوست محمد خان را از پشاور بجانب قندھار و ہرات برگردانیم.»

اوکلند در آخر جولای بہ کالین ہدایت داد تا یکبار دیگر بصورت واضح بہ نمایندہ جوان پر حرارتش بنویسد کہ لارڈ اوکلند حاکمیت رنجیت

سنگه را بز پشاور و مناطق متعلقه آن تائید می نماید و بنا برین به دوست محمد خان بگوید هر دلیلی داشته باشد قبل از پیشقدمی عاقبت اقدام خود را بسنجد.

دیده می شود که اوکلند هیچگاه حاضر نبود تا بخاطر وارد کردن تأثیر بر سیاست سیکه ها در مورد پشاور بر رنجیت سنگه فشاری وارد نماید و نی برنس ازین نظر اوکلند فقط سه ماه قبل ازینکه در ۱۸۳۷ وارد افغانستان شود آگاهی حاصل کرد.

برنس بروز چهارشنبه ۲۰ سپتامبر ۱۸۳۷ بکابل موصلت کرد. اکبرخان پسر امیر دوست محمد خان از وی و همراهانش استقبال کرد و او را در پهلوی خود در حوزه فیل نشانیده و در حالیکه یک قطعه سوار آنرا مشایعت میکرد داخل شهر ساخت. برنس اولین مذاکرات سیاسی خویش را با امیر بروز یکشنبه پس از موصلتش انجام داد. دوست محمد خان به وی از رفتار رنجیت سنگه به تلخی شکایت کرد و زیرکانه اظهار امید نمود که بریتانیه در مناقشه پشاور مانند قضیه شکارپور مداخله نماید. برنس از موقف سیکه طرفداری کرد.

برنس نوشت که بعدها او و امیر دوست محمد خان سیاست ایران و روس را مورد مذاکره قرار دادند.

بتاریخ ۲۴ اکتوبر هنگامیکه دوست محمد خان با برنس ملاقات نمود برنس هدایت ۱۱ سپتامبر را دریافت داشته بود. برنس به امیر توضیح نمود پیش از آنکه حکومت بریتانیه راضی باین شود مساعی جمیله خود را به طرفداری از او بکار ببرد باید تمام مناسبات خود را با دولت های غربی قطع نماید. دوست محمد خان فوراً موافقت کرد.

دوست محمد خان بتاریخ ۱۹ دسامبر از موصلت نماینده ای از طرف دربار تزار روس به الکساندر برنس اطلاع داد و نظر برنس را در مورد قبول یا عدم قبول نماینده دولت تزار پرسید. برنس با آمدن نماینده روس به کابل مخالفتی نکرد ولی از امیر درخواست نمود تا برای اثبات حسن نیتش به بریتانیه، از آنچه نماینده مذکور به امیر پیشنهاد کند برنس را آگاه سازد.

برنس در مقام مشکل قرار گرفت. در حقیقت دوست محمد خان از وی می پرسید که آیا بریتانیوها حاضرند کاری برای او انجام دهد یا نه. برنس موقفش را خود چنین راپور داد: « . . . در موقف مشکلی که من قرار گرفتم دیگر راهی بجز از راهی که تعقیب کردم نمی بینم؟ . . . »

برنس ادامه داد که اشغال پشاور از طرف سیکها، افغانها را وادار ساخته تا برای جلب امداد به جهات دیگر بنگرند ولی آنها هنوز توقع دستیاری بریتانیه را دارند. برنس بعداً چنین نامه خود را دنبال کرد: « تا جاییکه من می بینم در حل قضیه پشاور یک علاج قوری مضر است تا در مقابل توطئه مزید واقع نشود و این وسیله ای می شود که به افغانها نشان بدهیم حکومت بریتانیه با آنها همدردی دارد و یا این یک حرکت مقاصد سیاسی و تجارتي ما هر دو بدست می آید. »

به روز کرسمس که مطابق آخر ماه رمضان مسلمانان واقع شده بود لیوتنانت ویکو ویچ نماینده روسیه با الکساندر برنس ملاقات کرد با توجه شدن آن دو نماینده بریتانیه و روسیه روبروی هم در آسیای مرکزی قرار گرفتند. نصایح، اخطارها و پیشنهادهای جان مکنیل (طبییبیکه دیپلومات شده بود) همه صدق پیدا کرد بر سیاست دولتی و تصامیمیکه در سویه

بسیار عالی در لندن و سمله گرفته می شد عمیقاً تأثیر نمود. با این هم سهم مشار الیه بطوریکه شایسته است در گذشته بععلبیکه در فصول ما بعد کاملاً آشکار خواهد شد تشخیص نگردیده است بخاطر همین دلایل که در آن زمان در لفافه محرمانیت پوشیده مانده بود قصهء جنگ اول افغان تا بحال بصورت نامکمل و گمراه کننده بازگو شده است. بخاطر داشته باشیم که در زمان ملکه ویکتوریا باوجود بکار افتادن کشتیهای بخار ارسال و مرسول يك نامه دو تا سه ماه را از لندن به کلکته و عکس آن در بر می گرفت.

اوکلند در راه مسافرتش به سمله روزانه انتظار حصول نامه هایی را از کابل می کشید او هنوز امیدوار بود که الکساندر برنس خواهد توانست دوست محمد خان را تشویق نماید تا به امارت کابلش قناعت نماید. ولی او خوب میدانست که دوست محمد خاون کسی نبود که بجز از منکوب ساختن رنجیت سنگه به چیز دیگر قناعت نماید.

تقریباً ده روز بعد اوکلند و معاونش خبرهای تشویش کنندهء مواصلت ویکوویچ را که حامل نامه ای از امپراطور روسیه به عنوان امیر کابل شنیدند و از اصرار مزید دوست محمد خان برینکه بریتانیه از نفوذ خود بطرفداری از وی علیه رنجیت در مورد پشاور کار بگیرد مطلع شدند و پیشنهاد متهورانه برنس را برای کمک مستقیم بریتانیه به قندهار خواندند. در عین حال اوکلند و معاونش از کلو دوید از شهر لودیانه خبرهایی دریافت داشتند. مطابق هدایات اوکلند نامه های که از برنس میرسید باید همه از طریق دفتر عبور میکرد. وید و برنس بالمواجه همدیگر را ندیدند. در يك مرحله کالوین به آنها خاطر نشان کرده بود تا



همه علایم مخالفت را که بین خود دارند از میان بر دارند. برنس در مشاجره اش با پاتنجر بعلت مخالفت نظرش شخص مسن تر و مجربتر را توهین کرده بود. برنس همچنان وید را با اقامه دلایل اهانت میکرد. مناقشه او با وید شدیدتر بود، زیرا وید از شاه شجاع حمایت میکرد و برنس از ادعای دوست محمد خان بر سلطنت افغانستان حمایه می نمود. هر وقتیکه وید نامه های برنس را می خواند و آنها را به اوکلند ارسال می داشت بضمیمه آن نامه های خود را نیز ارسال می نمود. وید مرتباً سفارش های قوی برنس را در مورد امیر دوست محمد خان رقیق می ساخت. حکمران هرات (کامران) مورد پسند مکنیل واقع شده بود در حالیکه دوست محمد خان اصرار به شرایطی می کرد که موجب اهانت رنجیت سنگه می گردید. وید با این مفکوره آخری در آخر اکتوبر به مکناتن نامه ای تحریر داشته بود. وید تباینی را که در اطوار این دو حکمروای افغان (کامران و دوست محمد خان) می دید و این را بحیث یکی از دلایل بسیاری اقامه می نمود که اگر برتانیه از مخالفان ادعای سلطنت سدوزایی پشتی بانی کند گویا راه سیاست مداری را نگرفته است در آخر نوامبر وید (توسط مکناتن) اطلاع یافت که گورنر جنرال متمایل به موافقت با وی می باشد. ولی درین مرحله این فکر خیلی محتاطانه اظهار شده بود.

مکناتن نوشت:

« . . . جناب لارڈ کاملاً با این نظریه با شما موافقت دارد که هیچ وضع در آسیای مرکزی بیشتر از تقسیم موجودهء قدرت در بین چندین حکمروای افغانستان به منافع هند برتاتوی مساعد نمی باشد بشرط آنکه هر دولت آزادی داخلی از خود داشته باشد و خوش برضا خواهان

روابط عادی با همسایگان شان باشند ازین لحاظ جناب لارڈ به ادعای سلطنت سدوزایی ها مخالف نمی باشد اما از هر تمایلیکه شاه کامران بر قندهار داشته باشد حمایت نخواهد کرد . . . .»

وید، که از شنیدن این اطلاع تشجیع شده بود به مکناتن نوشت: « . . . من با تمام معنی به معقولیت تصمیم جناب لارڈ تسلیم می نمایم ولی در نظر من اگر برای عودت شاه شجاع به تخت کابل تسهیلات آماده کنیم به احساسات مردم و امنیت و بهبود روابط خویش با دیگر قدرت ها کمتر صدمه خواهیم رسانید نسبت به اینکه امیر دوست محمد خان را مجبور نمایم سلطنت خود را مطابق سیاست ما بسازد »

به این ترتیب در هفته سوم جنوری ۱۸۴۸ اوکلند و همکاران او تقاضا نامه های قوی به طرفداری از هردو دریافت نمود.

اوکلند شخصاً نامه ای به دوست محمد خان نوشت و پس از اظهار شکران از پذیرایی دوستانه ایکه از برنس بعمل آورده بود دوست محمد خان را رو در روی واقعیت های موقفش قرار داد و به وی گفت که سیاست برتانیه طرفدار ادامه تقسیم افغانستان به سه دولت قندهار، هرات و کابل می باشد. بعداً اوکلند علاوه کرد: « . . . در مورد پشاور حقایق مرا و می دارد تا مؤکداً بشما سفارش نمایم که از فکر گرفتن حکومت آن سر زمین صرفنظر نمائید. بنا بر سلوک سخاوتمندانه و دوستی که مهاراجا رنجیت سنگھ با حکومت بریتانیه دارد وی به خواهش من برای متارکه کشمکش و تأمین صلح موافقه نموده است بشرطی که شما با بدگمانی کمتر با او رفتار نمائید. این کار شما تکیه میکند که راجع به طریقی که بتوانید با آن مهاراجا کنار بیائید که ملت من توسط پیوندهای مستقیم

دوستی با او متحد است و از توقعاتی که به حقیقت نمی پیوندد صرفنظر نمائید...»

اوکلند همچنان به دوست محمد خان نوشت که مساعی جمیله بریتانیه در گذشته او را از يك جنگ تباہ کن نجات داده است هرگاه وی می خواهد از دوام منافع این مساعی جمیله مستفید باشد نباید بدون اجازه بریتانیه با دیگر قدرتها ارتباطی قائم نماید. همچنین تذکر داده بود در صورتیکه وی به کمکهای که از طرف بریتانیه داده شده راضی نباشد برنس و میسیون او از کابل فرا خوانده خواهند شد و مساعی جمیله بریتانیه خاتمه پیدا خواهند کرد.

پس از يك سلسله گفت و شنید زیاد راجع به آینده پشاور بالاخره دوست محمد خان به پیشنهادهاي ۲۰ جنوری گورنر جنرال هند کاملاً موافقت کرد. الکساندر برنس با کمال خوشی در نامه هفت مارچ خویش ازین قبولی غیر مترقب امیر و دلیل آن به گورنر جنرال خبر داد. برنس نوشت مکاتیب تشویق کننده را که از ایلدر، پاتنجر و ستودارت راجع بوضع خوب دفاعی هرات دریافت داشته بود به وزرای امیر نشان داد و شاید دوست محمد خان به این نتیجه رسیده باشد در حالیکه هرات نیرومند است دیگر نمی تواند تهدید خارجی را بحیث وسیله ای برای جلب همظری بریتانیه استعمال نماید. دوست محمد خان در يك لحظه ضعف تصمیم عاقلانه به قبول شرایط بریتانیه می نماید. این بود مجمل نامه برنس به گورنر جنرال.

اما در آخر اپریل اوکلند توسط برنس مطلع شد که دوست محمد خان تغییر نظریه داده است و به این فکر شد که دوست محمد خان تعلل

می نماید و با وقت بازی میکند. بعداً بتاريخ ۱۲ مارچ خبرهای ناگواری از قندهار برای برنس رسید. و بدترین خبر در شانزده مارچ به برنس رسید. نواب جبار خان بدیدن برنس آمد و این افواها را تأیید نمود که برادرش امیر به قندهار نوشته است که وی همه امید حصول کدام کمک را از بریتانویها از دست داده است. برنس نوشت: «من فوراً از نواب جبارخان و میرزا سمیع خان خواهش کردم تا درخواست مراجعت فوری مرا به هند به امیر برسانند . . .»

در عین حال دوست محمد خان هنوز هم با وقت بازی میکرد. احساس می نمود که حیثیت شخصی او در خطر افتاده است و اوضاع چنان بروی تحمیل شده است که خود را نزد مردمش ذلیل بسازد. هنوز به نامه اوکلند (نامه ۲۰ جنوری) جواب نداده بود. هنوز ویکوویچ را مرخص نکرده بود. کسی نمی تواند درین وضع ناگوار از احساس همدردی با امیر در نیمه مارچ ۱۸۳۸ خود داری نماید. او شدیداً احتیاج بیک دوست بود. دوستی بریتانیه منفعت کم داشت ولی بقیمت گران تمام میشد، شاید هم دشمنی بریتانیه آنقدر اهمیت نمی داشت هرگاه او وعده های قوی از جای دیگری دریافت میداشت برادرهای او در قندهار قبلاً بطرف قدرت غربی نزدیک شده بودند. آیا او می توانست ازین وقایع دور بماند. شاید چنین فکری هنگامیکه برنس تهدید کرد از کابل بسوی هند می رود از مخیله او عبور کرده باشد. وعده کرد در ظرف هشت روز (الی ۲۵ مارچ) نامه اوکلند جواب بگوید. شکایت نموده که معلوم میشود بریتانویها در کابل بهانه ای برای جنگ می جویند. او همچنان به برنس گفت که می خواهد قبل از آنکه با نامه اوکلند جواب بدهد، جوابی از برادران خود

در قندهار حاصل دارد. امیر دوست محمد خان با اشمئزاز علاوه کرد که اوکلند است که افغانها را ترك میکند نه او که از انگلیسها فرار می نماید.

برنس درین گفتارها دلیلی برای به تعویق انداختن مراجعتش ندید. بروز جمعه ۲۳ مارچ برنس با امیر دیدن کرد. آن لهجه دوستانه و اعتماد که در مذاکرات گذشته وجود داشت دیگر باقی نمانده بود در عوض دوست محمد خان عبوس و ناراض می نمود. و گفت درك نمی کند مطلب بریتانویان چیست. به برنس گفت که وی تمام امیدهایی که از بریتانیه داشت از دست داده است. با این هم اصرار نمود که او هنوز بریتانیه را ترجیح میدهد.

درینجا دریافتمیم که برنس تا چه اندازه در ماه مارچ درخوف بود. « هنگامیکه این اطلاعات در سمله میرسید بدشواری تصمیم اوکلند پی بردیم ». با این اطلاعات برنس تبصره های معمول کلود وید نیز موصلت کرد. وید نوشت که ارتباط با دوست محمد خان « پراز خطر » است.

در آخر اپریل اوکلند نه تنها ناکامی میسیون برنس را در کابل روی خود داشت بلکه اطلاعات از مکنیل در تهران و معاهده با سنده را که تازه تصدیق شده بود بدست آورده بود. پاتنجر بعد از يك سال واندی سعی و تلاش خسته کننده نور محمد و نصیر محمد را تشویق کرده بود تا یکنفر نماینده مقیم بریتانیه را در حیدرآباد بپذیرند.

اوکلند اکنون مانند کوهنوردی بود که دستش به آخرین صخره برای صعود به قله بند شود و نتواند پس یا پیش برود.

قبلاً دیدیم که اوکلند به وعده خود وفا کرد. بتاريخ ۲۷ جنوری بوضاحت به مکنیل هدایت داد اگرچه از نگاه مکنیل این هدایت کافی نبود. مکنیل بهتر دانست تا مکنیل را در « قضاوت خودش » و به اساس

هدایتی که از مرکز برای او شاید رسیده باشد آزاد بگذارد. مکنیل چنین تعبیر کرد که این هدایت صلاحیت کافی برای آنچه هست که او در نامه ۲۳ فیروزی به پالمستون پیشنهاد کرده بود. بنا بر آن مکنیل باروبند سفرش را به هرات بست، به تاریخ هفتم به اوکلند و به تاریخ هشتم به پالمستون نامه هایی نوشت و به آنها شرح داد چه میکند و به چه موجب. بتاریخ دهم مکنیل بر اسب خویش سوار شد و به مهمترین سفر در حیاتش قدم گذاشت. میرفت تا راجع به عواقب اوضاع و اینکه معاهده انگلیس و ایران حکومت بریتانیه را از دفاع مؤثر هند مانع نخواهد شد در تهران مذاکره کند.

اوکلند نامه ای به امیر دوست محمد خان نوشت و ضمن آن تأسف خویش را نسبت رد مساعی جمیله بریتانیه اظهار نمود. توسط مکناتن به برنس گفت تا کابل را ترك گوید. از اینکه میسیون برنس قبلاً بتاریخ ۲۶ اپریل کابل را ترك گفته بود اطلاعی نداشت. برنس بعد از تبادل نامه های تأثر آور با امیر خدا حافظی کرد و روز بعد آن کابل را ترك گفت. مکنیل به تاریخ ۶ - اپریل به کمپ قشون بریتانوی مواصلت کرد به تاریخ یازدهم اپریل نامه های مهمی به پالمستون و اوکلند در لندن و سمله نوشت.

از طرف دیگر اوکلند در هند مکناتن را وظیفه داد تا نزد رنجیت سنگه به ادنانکر برود و به او اقدامات مشترک را بصوب افغانستان مذاکره نماید. مکناتن به تاریخ سی می به ادنانکر (که در هفتاد میلی لاهور قرار داشت) مواصلت کرد. مکناتن قبل از حرکت خود به الکساندر برنس هدایت داده بود تا با او در ادنانکر ملحق شود. برنس این هدایت را در پشاور دریافت نمود و در ظرف ۲۴ ساعت روانه آنجا شد.

### بریتانیه برای جنگ آماده‌گی می‌گیرد :

اوکلند به تاریخ ۱۷ جون ۱۸۳۸ به هاب هاوس نوشت « . . . دوستان شاه شجاع مینویسند که دسته های هیزم همه آماده شده تنها چیزیکه بکار است مشعل بریتانیه است تا آنرا بر افروزد . . . » هنگامیکه برنس طور محفوظ به پشاور برگشت دیگر همه چیز بدوش مکنیل افتیده بود.

مکنیل سپس آهسته بطرف سرحد ترکیه حرکت میکرد خسته و ناامید بود ولی در شروع جولای از اولین آثار سعی ارزیابی مجدد اوکلند اطلاع یافت. مکنیل شنید که يك قوه كوچك بحري جزیره خارك را به تاریخ ۱۹ جون در خلیج فارس اشغال کرده است. پیاده شدن این قوه بریتانوی تأثیر معنوی فوق العاده نسبت به قدرت آن قوه (که از بمبئی ارسال شده بود) ایجاد کرده است.

ویلیام مکناتن در سراسر ماه جون غرق مذاکره با سیکها بود. در اخیر می مکناتن به اوکلند پیشنهاد نمود که او فوراً باید به رنجیت سنگه بگوید که ما (انگلیسها) تصمیم به پشتیبانی از شاه شجاع گرفته ایم و بوی اجازه لشکرکشی به افغانستان می‌دهیم.

بروز یکشنبه سوم جون مکناتن و رنجیت سنگه داخل مذاکره شدند و رنجیت سنگه پیشنهاد عملیات مشترک را نمود.

مکناتن توضیح نمود که قوه ای تحت قیادت شاه شجاع ممکن است از طریق قندهار داخل افغانستان شود در حالیکه سیکها به همراهی چند نفر افسر انگلیسی از راه پشاور وارد کابل گردید. ماه جولائی صرف مسایل مربوط به موافقتنامه سه جانبه (از قبیل اخذ رضایت شاه شجاع و

امضای آخرین رنجیت سنگه (گردید).

قرار شد که مکناتن بحیث نماینده انگلیس شاه شجاع را همراهی نماید. برنس که خود را برای این پست نماینده مستحق تشخیص میداد بموجب تجویز اوکلند تحت امر مکناتن درین لشکرکشی قرار داده شده بود. بنا برین برنس استعفی داد، ولی بعداً به اثر دلجوئی لارڈ اوکلند استعفای خویش را پس گرفت. برنس طی نامهء تاریخی ۲۲ جولائی به برادرانش نوشت: « . . . من ازین متأسف نخواهم شد که دوست محمد خان بدست کسی دیگر از سلطنت خلع شود تا بدست من . . . »

بتاریخ دهم سپتامبر گورنر جنرل رسماً به کماندر ان چیف خویش امر کرد تا قشونی را برای حمله به افغانستان آماده سازد. در اول قرار بود سر هائری فین کماندر ان چیف کل قوای هند بریتانوی شخصاً قیادت این قشون را بدست بگیرد ولی بعدها سر جان کین کماندر ان چیف قوای بمبئی به عوض وی به این وظیفه گماشته شد. تصمیم گرفته شد تا لارڈ اوکلند در مقام فیروزپور واقع پنجاب قوا را معاینه کند و با رنجیت سنگه ملاقات نماید. به تاریخ ۲۹ نوامبر رنجیت سنگه از رودخانه ستلج گذشت. دو قشون مقتدر بریتانیه و سیکه با هم ملاقی و مصافحه کردند. بتاریخ ششم دسمبر اوکلند با جنرال فین وداع کرد قشون انگلیس به تاریخ دهم دسمبر از طریق سنده به جانب قندهار به راه افتاد .

« پایان خلاصه ترجمه »





الكساندر برنس بلباس افغاني